

# خاستگاه سیاست ایران یا یونان؟

علی فرهمند

## پیشگفتار:

همانگونه که در آغاز کتاب بنیادهای علم سیاست آمده است، سیاست بعنوان رشته‌ای در آموزش عالی تا اندازه‌ای تازه است. هنگامی که در این زمینه قلم به دست اروپاییان افتاد، واقعیتها را درست و غیر مغرضانه بازتاب ندادند و خواسته یا ناخواسته پیشرفته‌ها و دانش بشری را مایه گرفته از یونان و روم باستان دانستند تا از نمود آنها کلاهی نیز برای خود بدوزند و باصطلاح اروپا را خاستگاه تمدن بنمایانند. در آن دوران که اروپاییان در زمینه‌های گوناگون علمی و پژوهشی کوشا بودند، غبار ویرانی ناشی از حکومت قاجارها بر کشور ما نشست بود و در ایران مرجع علمی یا دانشگاهی وجود نداشت تا کسانی که حقایق را می‌دانستند عرصه‌ای برای ابراز آن داشته باشند، یا به عبارتی، دانشمندی به معنای واقعی کلمه وجود نداشت.

سالها پس از آن دانشگاه تهران برپا شد و گروهی به ترجمه و تدوین کتابهای علمی دانشگاهی پرداختند و

ناچار به همان منابع و مآخذی رو کردند که اروپاییان نویسنده آن بودند. پس خواه ناخواه نخستین دانش‌آموختگان ما چنین خواندند که گهوارهٔ سیاست «دولت-شهر»های یونان بوده است. سالهاست که این نظریه همچنان در دانشگاه‌های ما تدریس می‌شود، ولی امروز باید به نظریه‌ای تازه پرداخت: مهد سیاست اگر ایران نباشد یونان هم نیست.

کوروش در ۵۵۸ پیش از میلاد امپراتوری هخامنشی را بنیان نهاد که کمابیش جهان متمدن آن روزگار را دربرمی‌گرفت و به گفته‌ای، آفتاب در قلمرو ایران غروب نمی‌کرد. آیا فرمان‌راندن بر جهان متمدن بی‌وجود سیاستی که اندیشه‌ای سیاسی را دنبال کند ممکن است؟

افلاطون در ۴۲۷ پیش از میلاد زاده شد<sup>۱</sup> (یعنی ۱۳۱ سال پس از برپایی دولت هخامنشی) و ارسطو در ۳۸۴ پیش از میلاد پا به جهان گذاشته است<sup>۲</sup> (یعنی ۱۷۴ سال پس از برپایی دولت هخامنشی). بنابراین برپایهٔ تاریخ مکتوب ثابت می‌شود که این ارسطو یا افلاطون نبوده‌اند

خود را نشان داد. تا آن هنگام هر شهر که به دست دشمن می افتاد به بدترین صورت مورد کشتار و چپاول و تجاوز قرار می گرفت و جز این رسمی متصور نبود.

کوروش در بابل نخستین اعلامیه حقوق بشر را منتشر ساخت که در آن از «مردوک» خدای بابلیان با احترام نام برد و یاد آور شد که به کسی اجازه نخواهد داد به جان و مال شکست خوردگان دست اندازی کند و گفت که مردمان در انجام دادن مراسم سنتی و دینی خود آزادند.

پیش از گشوده شدن بابل به دست کوروش، «بخت نصر» با ستمگری شگفت انگیز در آنجا فرمان می راند؛ پادشاهی که زبان یکی از مخالفان را برید و او را بازنجیر به پایه تخت خود بست؛ با دست خود چشمان پادشاه فلسطین را از کاسه بیرون کشید؛ معبد سلیمان را

که سیاست را به بنیانگذاران امپراتوری هخامنشی آموخته اند. حال می رسیم به این پرسش که آیا در دودمان هخامنشی چیزی به نام اندیشه سیاسی وجود داشته است؟ نیکولوماکیاولی سیاستمدار نامدار فلورانس در کتاب خود «شهر یار» می نویسد: «آگستوس قیصر نیکنام روم غربی کوروش پارسی را در کار سیاست و جهاننداری سرمشق خویش قرار داده بود». <sup>۳</sup> از نوشته ماکیاولی این نکته برمی آید که به باور سیاستمداری چون وی، کوروش دارای سیاست بوده است. ارسطو نیز که از خداوندان اندیشه سیاسی شناخته می شود به مناسبتی از کوروش یاد کرده و نوشته است: «برخی مانند کوروش کشور خویش را از بردگی رهانیده اند». <sup>۴</sup> و از این نوشته دو نکته روشن می شود: یکی متأخر بودن ارسطو نسبت به کوروش و دوم پیروی کوروش از سیاستی درخشان و انسان دوستانه در آن روزگار.

در ویژه نامه «نخستین گردهم آیی باستانشناسی ایران» از آقای علی موسوی مقاله ای درج شده است با عنوان «کوروش - داریوش دو جهان نگری و دو امپراتوری». از این مقاله چنین برمی آید که در دوران هخامنشی دو گونه اندیشه سیاسی بر ایران حاکم بوده است: ۱- اندیشه ای سیاسی که کوروش بنیانگذار آن بوده و دموکراسی سیاسی و فرهنگی را ترویج می کرده است؛ ۲- اندیشه ای سیاسی که داریوش داشته و در واقع برگونه ای دیکتاتوری پارسی استوار بوده است. وجه اشتراک این دو اندیشه، گرفتن سرزمینهای دیگر و منضم ساختن آنها به ایران بوده و تفاوت این دو اندیشه سیاسی را در چگونگی اداره آن سرزمینها می توان دید.

## کوروش بزرگ و اندیشه دموکراسی سیاسی و فرهنگی

تاریخ دانان سال ۵۵۸ پیش از میلاد را نقطه عطفی در تاریخ ایران باستان می دانند. در این سال فرمانروایی ماد به پایان رسید و امپراتوری هخامنشی سر بر آورد. در ۵۴۶ پیش از میلاد کوروش با شکست دادن «کرزوس» شاه لیدیه، آسیای صغیر را گرفت و در ۵۳۹ پیش از میلاد بابل را گشود و در آنجا بود که اندیشه سیاسی تازه

○ نیکولوماکیاولی سیاستمدار نامدار فلورانس در کتاب خود «شهر یار» می نویسد: «آگستوس قیصر نیکنام روم غربی کوروش پارسی را در کار سیاست و جهاننداری سرمشق خویش قرار داده بود». از نوشته ماکیاولی این نکته برمی آید که به باور سیاستمداری چون وی، کوروش دارای سیاست بوده است. ارسطو نیز که از خداوندان اندیشه سیاسی شناخته می شود به مناسبتی از کوروش یاد کرده و نوشته است: «برخی مانند کوروش کشور خویش را از بردگی رهانیده اند». و از این نوشته دو نکته روشن می شود: یکی متأخر بودن ارسطو نسبت به کوروش و دوم پیروی کوروش از سیاستی درخشان و انسان دوستانه در آن روزگار.

می دانست که چنین برنامه‌ای بی تداوم باورها و فرهنگ پادشاهیهای پیشین و از پادشاهان موفّق نخواهد بود. او دریافته بود که آن پادشاهیها بازمینه‌های اجتماعی و فرهنگی خود از دیرباز سازمان یافته و برای مردمانشان شناخته شده بوده‌اند؛ پس نباید یکباره زیربنای فرهنگی و اعتقادی ملت‌های شکست خورده را به هم ریخت، و گرنه امپراتوری دوام نخواهد یافت. اگر پارسیان در نخستین مرحله از تاریخ تازه خود توانستند بر نقاط حسّاس و استراتژیک جهان چیره شوند، بیشتر به علت نگهداشت ساختارهای اجتماعی و اقتصادی و سرزمینهای گشوده شده بود.<sup>۵</sup>

بنابراین بر پایه اندیشه‌ای که کوروش بنیانگذار آن و جانشینش کامبیز پیرو آن بودند، سیاستی اجرا شد که مردمان مستعمرات به ایرانیان به چشم دشمن ننگرند. آنان آزادیهای فرهنگی، ملی و مذهبی خود را داشتند. کامبیز هخامنشی فرزند کوروش حتی در مراسم به خاک سپردن گاو مقدّس مصریان به نام «اپیس» شرکت کرد و مصریان که می‌دیدند از سوی ایرانیان پیروز نه تنها گزند نمی‌بینند بلکه ایرانیان از سرزمین مصر پاسداری می‌کنند، خواهان حفظ وضع موجود بودند. این نمونه‌ای از یک اندیشه سیاسی بود که نزدیک یک سده و نیم پیش از زاده شدن افلاطون و ارسطو در ایران پا گرفته بود. حال چگونه می‌توان با استناد به گفته‌ها و نوشته‌های افلاطون و ارسطو، یونان را خاستگاه و گهواره سیاست دانست؟

با به قدرت رسیدن داریوش بزرگ، ساختارهای سیاسی و اقتصادی امپراتوری دستخوش دگرگونی شد و گونه تازه‌ای از اندیشه سیاسی پا گرفت.

### داریوش هخامنشی و دیکتاتوری پارسی

داریوش یکم با سرنگون کردن «گئوماتای مغ» در ۵۲۲ پیش از میلاد به قدرت رسید و آغاز کننده دورانی در سیاست امپراتوری شد. داریوش در آغاز خود را با شورشهایی گسترده رویارو یافت و آنها را ساخت سرکوب کرد و در زمینه روابط خارجی همان سیاست گسترش مرزهای امپراتوری را پی گرفت، ولی با رواداری کمتر و سختگیری بیشتر. وی برخلاف

○ کوروش در بابل نخستین اعلامیه حقوق بشر را منتشر ساخت که در آن از «مردوک» خدای بابلیان با احترام نام برد و یادآور شد که به کسی اجازه نخواهد داد به جان و مال شکست خورندگان دست اندازی کند و گفت که مردمان در انجام دادن مراسم سنتی و دینی خود آزادند.

آتش زد و دستور داد اسیران یهودی را پس از شکنجه زنده زنده پوست کنند. حکومت بابل هزاران یهودی را با وضعی فجیع در اسارت نگهداشته بود. در ۵۳۹ پیش از میلاد «نبوید» پادشاه بابل از ایرانیان شکست خورد و دوران ستم و بندگی در آن سرزمین به پایان رسید و مردمان برای نخستین بار از دموکراسی بهره‌مند شدند. البته منظور از دموکراسی کوروش، دموکراسی به مفهوم امروزی آن که دارای نمودهایی همچون شرکت در انتخابات است نیست، بلکه منظور این است که سیاست وی بر احترام به آداب و رسوم مردمان شکست خورده و آزادی مذهبی و فرهنگی استوار بوده است. کوروش پس از گرفتن سرزمین‌ها، دولت‌های بومی را بر نمی‌انداخت و دخالتی در باورها، اقتصاد و شیوه زندگی اقوام شکست خورده نمی‌کرد. تنها نماینده‌ای از خود در آن سرزمین می‌گماشت و بر کارهای مهم نظارت می‌کرد و پس از تعیین خراجی برای آن منطقه به پایتخت بازمی‌گشت. وی در بابل نیز چنین کرد یعنی حتی پس از اینکه آن سرزمین تابع ایران شد از استقلال داخلی برخوردار بود؛ در واقع کوروش امپراتوری را بر پایه نظام فدرال اداره می‌کرد.

حال باید دید هدف و انگیزه کوروش از دادن آزادیهای سیاسی و فرهنگی به مردمان چه بوده است.

بی‌گمان در سراسر تاریخ حکومت‌هایی مقبول افتاده‌اند که به آداب و رسوم و باورهای مردمان بی‌اعتنا نبوده‌اند. کوروش نیز برای پیاده کردن برنامه امپراتوری

بود که پیش از آیین زرتشت در ایران رواج داشت: «پروان دین مذکور بعد از آن چند بار دست به انقلاب زدند، یکبار شورشی برهبری یک مغ و دیگری به نام فره ورتیش برپا شد که در همدان بقتل رسید و پس از او نیز شترت خمه نامی دست به انقلاب زد که در اردبیل کشته شد.»<sup>۷</sup>

داریوش آن شورش را سخت سرکوب کرد و تا هنگامی که زنده بود با سازمانی اطلاعاتی که پدید آورده بود سراسر امپراتوری را زیر نظر داشت. مأموران این سازمان تا دورترین نقاط امپراتوری می‌رفتند و هر خبری را به سرعت با چاپار به پایتخت می‌رساندند. داریوش برای هر ساتراپ دو مأمور امنیتی گماشته بود و بسیاری از ساتراپها که قصد سرپیچی داشتند قیامشان در تطفه خفه می‌شد. انگیزه داریوش از برپا کردن چنین نظامی چه بوده است؟ شاید احساسات تند ناسیونالیستی و شاید از آن رو که داریوش می‌پنداشته دموکراسی دوران کوروش دیگر لازم نیست. پیامد این

○ پیش از گشوده شدن بابل به دست کوروش، «بخت نصر» باستمگری شگفت‌انگیز در آنجا فرمان می‌راند؛ پادشاهی که زبان یکی از مخالفان را برید و او را با زنجیر به پایه تخت خود بست؛ با دست خود چشمان پادشاه فلسطین را از کاسه بیرون کشید؛ معبد سلیمان را آتش زد و دستور داد اسیران یهودی را پس از شکنجه زنده زنده پوست کنند. حکومت بابل هزاران یهودی را با وضعی فجیع در اسارت نگهداشته بود. در ۵۳۹ پیش از میلاد «نبونید» پادشاه بابل از ایرانیان شکست خورد و دوران ستم و بندگی در آن سرزمین به پایان رسید و مردمان برای نخستین بار از دموکراسی بهره‌مند شدند.

کوروش چندان به آزادیهای فرهنگی و سیاسی اقوام تابع پایبند نبود و بنیانگذار سیاستی شد که می‌توان آنرا «دیکتاتوری پارسی» یا «برتری ایرانی» خواند.

داریوش در اجرای سیاست خود زبان پارسی، خط میخی پارسی باستان، پوشش ایرانی، هنر و فرهنگ ایرانی را بر سراسر امپراتوری حاکم کرد. داریوش برای اداره کردن امپراتوری، ساتراپهایی بر هر استان گمارد و این ساتراپها از میان وفادارترین پارسیان برگزیده می‌شدند.

«این استانها دارای تشکیلاتی شایسته موقعیت خود و رسوم خاص بودند. ساتراپها در اعمال و ظایف خویش از کمک دبیران (یا به زبان امروزی مستوفیان) منصوب از سوی شاه برخوردار و اینان در عین حال بر فعالیت ایشان نظارت نیز می‌کردند. برای همین مقصود بازرسان حکومتی نیز به خدمت گرفته می‌شدند که کارشان سرکشی به استانها و رسیدگی به درستی جریان امور و تنظیم گزارشها بود. مالیاتها که با ترتیبی شایسته وصول می‌شد، شالوده زندگی اقتصادی را تشکیل می‌داد. اندک زمانی بعد، اقدامی ابتکاری و بس مهم جهشی شایان توجه به کار تجارت بخشید... و آن این است که پول مسکوک که بدان زمان در کشور لیدیه رایج بود مورد توجه داریوش قرار می‌گیرد و در سراسر کشور شاهنشاهی برای نخستین بار متداول می‌شود، و سرانجام شبکه‌ای پیچیده از جاده‌ها - که از زمره آنها می‌توان به جاده مشهور ۲۴۰۰ کیلومتری اشاره کرد که شوش را به سارد متصل می‌کرد - پدید می‌آیند و اینها زندگی اقتصادی و، در همان حال، جریان نقل و انتقال سپاهیان را آسان می‌سازند.»<sup>۸</sup>

بدین سان به پاسخ این پرسش که آیا در ایران پیش از افلاطون و ارسطو سازمانهای حکومتی و تشکیلات سیاسی وجود داشته است یا نه، دست می‌یابیم.

به هر رو، سیاستهایی که داریوش بنیانگذار آن بود موجب بروز شورشهایی در دوران فرمانروایی او و جانشینانش شد؛ شورشهایی که سخت سرکوب شد. یکی از این شورشها، شورش مذهبی ماد بود. در شورش ماد پروان دین کهن دست داشتند و آن دین «مغبرستی»

محکم و استوار بر دلایل متقن نیز وجود دارد و آن اینکه کوروش همان «ذوالقرنین» معروف است که در قرآن کریم نیز از او یاد شده و چون خداوند «ذوالقرنین» را بنده پاک خود دانسته، سیاست آزادی و دموکراسی، سیاست راستین کوروش بوده است.

این سیاست عدم مداخله در امور دیگر کشورها را در آغاز شکل گیری هر ابرقدرت می بینیم. برای نمونه، پیش از تبدیل شدن اتحاد جماهیر شوروی به یک قدرت بزرگ جهانی و در نخستین سالهای پس از پیروزی انقلاب کمونیستی، آن کشور قراردادهای نامنصفانه‌ای را که دولت تزاری با کشورهای دیگر (ضعیف) بسته بود لغو کرد؛ یا ایالات متحده پیش از جنگ جهانی دوم با امپریالیستی دم می زد (اگر چه به ظاهر) تازمینة نفوذ خود را در میان ملت‌های محروم و ستمدیده فراهم کند.

داریوش در ۵۲۱ پیش از میلاد زمام ایران را به دست گرفت که خاکش از مدیترانه و صحرای آفریقا تا رود

سیاست آن شد که با مرگ داریوش و روی کار آمدن پادشاهان بعدی که اقتدار داریوش را نداشتند، مردمان مستعمرات که از دیکتاتوری پارسی به ستوه آمده بودند یک به یک دست به شورش زدند:

«مصریان در زمان هخامنشیان برای آزاد شدن از فرمان شاهان هخامنشی چند بار سر به شورش برداشتند که خشایارشای یکم، اردشیر یکم و اردشیر سوم آنها را سرکوب کردند».<sup>۸</sup>

چنین بود که تغییر سیاست از دموکراسی به دیکتاتوری پس از چندی به خیزش‌های خونین انجامید. برای نمونه:

«۲۳۳۷ سال پیش، دو واحد نظامی ایران از راه دریا، مدیترانه و خلیج فارس، و یک ستون نظامی ایرانی از راه زمین برای تقویت پادگان نیروهای ایران در مصر وارد آن سرزمین شدند و به نافرمانی مصریان به رهبری نکتانه پویان دادند و بازرگانان یونانی را که در مصر ضد سلطه ایران بر آن سرزمین تحریک می کردند اخراج کردند. این نیروها نکتانه پورا تا سودان که در آن زمان نوبی خوانده می شد تعقیب کردند و قسمتی از نوبی را هم متصرف شدند و به مصر ضمیمه ساختند. حکمران ایرانی مصر سپس از مالیات عقب افتاده مصریان صرف نظر کرد تا مصریان، خود این پول را برای ترمیم خرابیهای ناشی از شورش مصر ف کنند».<sup>۹</sup>

### مقایسه سیاستهای داریوش و کوروش

چنان که پیشتر گفته شد، از یک جهت سیاستهای خارجی داریوش و کوروش یکسان بود: گرفتن سرزمینهای دیگر و ضمیمه کردن آنها به ایران. ولی این دو سیاست از جهت شیوه اداره کردن این سرزمینها متفاوت بود. نقش سیاست عملی آن دو پادشاه از یک بعد در خور توجه است؛ یعنی سیاستهای آن دو برای قوام و دوام ایران مکمل یکدیگر بوده است. کوروش نخست ایران را از حالت ایالتی در پارس، ماد و پارت به گونه امپراتوری‌ای گسترده در آورد و اگر دموکراسی را برقرار کرده، شاید از آن رو بوده که در آغاز کار نمی خواسته و نمی توانسته خود را با مجموعه‌ای از فرهنگ‌های گوناگون در اندازد. البته نظریه‌ای بسیار

○ بر پایه اندیشه‌ای که کوروش بنیانگذار آن و جانشینش کامبیز پیرو آن بودند، سیاستی اجرا شد که مردمان مستعمرات به ایرانیان به چشم دشمن ننگرند. آنان آزادیهای فرهنگی، ملی و مذهبی خود را داشتند. کامبیز هخامنشی فرزند کوروش حتی در مراسم به خاک سپردن گاو مقدس مصریان به نام «اپیس» شرکت کرد و مصریان که می دیدند از سوی ایرانیان پیروز نه تنها گزند نمی بینند بلکه ایرانیان از سرزمین مصر پاسداری می کنند، خواهان حفظ وضع موجود بودند. این نمونه‌ای از یک اندیشه سیاسی بود که نزدیک یک سده و نیم پیش از زاده شدن افلاطون و ارسطو در ایران پا گرفته بود.

○ اینکه کوروش به هنگام ورود به بابل، گشوده شدن بابل را مرهون لطف مردوک خدای بابلیان دانسته است، می تواند بیشتر از همان سیاست کوروش مایه گرفته باشد که وی با احترام گذاشتن به باورهای مذهبی مردمان شکست خورده می خواسته حکومت تازه واردان ایرانی را مشروعیت بخشد، و گرنه از لحاظ زمانی میان کوروش و داریوش هشت سال بیشتر فاصله نبوده و در زرتشتی بودن داریوش نیز تردید نیست. پس به احتمال بسیار کوروش نیز می باید زرتشتی بوده باشد. کوروش از مردوک بعنوان خدا یاد نکرده بلکه وی را «آقای بزرگ» خوانده است.

داشته و با دادن آزادیهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی به ملت‌ها در چارچوب امپراتوری چندان موافق نبوده است. داریوش از نظر دینی نیز خود را پیرو اهورامزدا می دانسته و کیش زرتشتی را بعنوان آیین ایرانی تبلیغ می کرده است. این اختلاف سلیقه‌ها بیانگر وجود دو اندیشه سیاسی است که پیش از افلاطون و ارسطو در ایران وجود داشته است. البته افزون بر دو اندیشه سیاسی یاد شده، اندیشه سومی نیز در ایران باستان وجود داشته که همانا اندیشه سیاسی دینی بوده است.

### مذهب و پیوند آن با سیاست در ایران باستان

در گذر تاریخ بارها مذهب و سیاست به هم آمیخته شده‌اند. تا اینجا از دو گونه اندیشه سیاسی در ایران باستان یاد کردیم و اگر اندیشه مذهبی را هم به آنها بیفزاییم، شاهد اندیشه سیاسی دینی هم در ایران خواهیم بود. «همه می دانند که به قول کنت دو گوینو، ایرانیان،

سند و کوههای بدخشان کشیده شده بود. این امپراتوری را که مصر را نیز در برداشت کوروش و پسرش کامبیز (کمبوجیه) برپا کرده بودند. کوروش اتحادیه‌ای از کشورهای قلمرو خود پدید آورده بود و تنها سرزمینهای پارس، پارت و ماد را ایران اصلی می دانست. ولی داریوش در سراسر این امپراتوری یک حکومت مرکزی نیرومند برپا کرد و آنرا به ۲۰ ساتراپی تقسیم کرد و ساتراپها یا استانداران را خود تعیین می کرد و به محل مأموریت می فرستاد. کوروش و پسرش ملت‌های شکست خورده را تنها از داشتن ارتش مستقل که پیوسته مایه جنگ میان آنها بود محروم کردند و نظام کهن مالکیت را که بر پایه آن زمین با کشاورزان به فروش می رسید برهم زدند (از میان بردن نظام ارباب و رعیتی). اقدام دیگر کوروش پایان دادن به بیگاری کشیدن از مردمان در آن سرزمینها بود. او از این مناطق اسیر و غنیمت جنگی نمی گرفت. بی گمان این اقدامات کوروش برای دادن آب و رنگ ایرانی به مناطق اشغالی نبوده، ولی داریوش همواره دست به کارهایی می زد که قدرت حکومت مرکزی را در مناطق اشغالی افزایش دهد و پایه‌های حکومت را استوار سازد. به این منظور نظام قضایی یکدستی در سراسر ایران برپا کرد و برای هر شهر بر حسب جمعیت آن قاضی یا قضاتی گماشت. یک سیستم پستی سریع نقاط گوناگون این قلمرو را به هم پیوند می داد و نظام مالیاتی دقیقی به اجرا گذاشته شده بود. داریوش نخستین کسی بود که دستگاه قضایی را از قوه مجریه جدا کرد. استاندارها و دیگر کارگزاران حق دخالت در تصمیمات قضایان را نداشتند و این خود دلیل دیگری بر وجود سیاست (رعایت اصل تفکیک قوا) در ایران پیش از یونان است. داریوش برای جلوگیری از قدرت گرفتن و ستمکاری فئودالها، دولت را مالک اصلی آب و زمین اعلام کرد؛ همچنین راههای فراوان ساخت تا تمدن در سراسر ایران یکسان شود. یکی از این جاده‌ها، جاده شوش به مدیترانه بوده که به جاده‌های آسفالت‌آمروزی بسیار شباهت داشته و آثار آن تازه به دست آمده است.<sup>۱۰</sup>

بدین سان روشن می شود که داریوش بر خلاف کوروش تلاش بسیار در مداخله در همه کارهای کشور

امپراتور روم به سنا اعلام کرد گزارشها نشان می‌دهد که تنها در شهر رم ۱۵ مرکز زیرزمینی ترویج آیین مهر وجود دارد که شماری از افسران و بازرگانان عضو آن هستند، در صورتی که پیش از آن تنها سربازان عادی و بردگان پیرو این جریان فکری بوده‌اند. امپراتور گفت که ارتش روم توان رویارویی با آیین مهر را ندارد. آیین مهر تا سده چهارم میلادی در روم باقی بود و سپس با گسترش مسیحیت از فلسطین به اروپا، از میان رفت.<sup>۱۲</sup>

پس می‌بینیم که در ایران باستان مذهب را به خدمت سیاست در آورده و از آن برای از پا آوردن دشمنان بهره می‌گرفته‌اند و این کمابیش همان سیاستی است که جهان در آستانه سده بیست و یکم نیز با آن روبه‌رو شده است. «تصور بروز خلأ در نظام جهانی دهه ۱۹۹۰ کسانی را تشویق کرده است که چشم‌اندازهایی از آینده ترسیم نمایند، از جمله اینکه جهان آینده صحنه یک نظام نوین جهانی متکی بر ساختارهای تک قطبی خواهد بود و برخورد میان اسلام (با همکاری ادیان کنفوسیوسی) و آنچه تمدن باختر زمین خوانده می‌شود، تاریخ را پایان خواهد داد.»<sup>۱۳</sup>

در مورد آیین زرتشت، دانشمندان درباره قدمت آن نظرهای یکسان ندارند. گروهی پیدایش آن را در زمان «ویشتاسب» پدر داریوش دانسته‌اند و در نتیجه کوروش را زرتشتی می‌دانند. شماری دیگر ظهور زرتشت را چند هزار سال پیش از میلاد مسیح دانسته‌اند که آیین او بار دیگر در دوران فرمانروایی داریوش زنده شده است.

اینکه کوروش به هنگام ورود به بابل، گشوده شدن بابل را مرهون لطف مردوک خدای بابلیان دانسته است، می‌تواند بیشتر از همان سیاست کوروش مایه گرفته باشد که وی با احترام گذاشتن به باورهای مذهبی مردمان شکست خورده می‌خواست حکومت تازه وارادان ایرانی را مشروعیت بخشد، و گرنه از لحاظ زمانی میان کوروش و داریوش هشت سال بیشتر فاصله نبوده و در زرتشتی بودن داریوش نیز تردید نیست. پس به احتمال بسیار کوروش نیز می‌باید زرتشتی بوده باشد. کوروش از مردوک بعنوان خدا یاد نکرده بلکه وی را «آقای بزرگ» خوانده است. بخشی از متن بیانیه وی پس از ورود به بابل چنین است: «وقتی که من بی‌جنگ و جدال وارد

○ نظریه‌ای بسیار محکم و استوار بر دلایل متقن نیز وجود دارد و آن اینکه کوروش همان «ذوالقرنین» معروف است که در قرآن کریم نیز از او یاد شده و چون خداوند «ذوالقرنین» را بنده پاک خود دانسته، سیاست آزادی و دموکراسی، سیاست راستین کوروش بوده است.

مذهبی‌ترین ملل جهان هستند و بنای امپراتوریهای بزرگ ایرانی بر مذهب بوده، چنانکه هخامنشیان بر آن‌هیتاپرستی و زرتشتی - پرستی اصرار داشتند و ساسانیان اصلاً موبد معبد آن‌هیتا بوده‌اند، و دینکرد نوشته است که: «دین، شهریاری و شهریاری دین است.»<sup>۱۱</sup> یکی از آیینهای ایران باستان آیین مهر یا میترا بیسم بر پایه ستایش خورشید بوده است. این جریان فکری از ایران ریشه گرفته و به سراسر جهان راه یافته است. از یادگارهای آیین مهر که امروز در سراسر جهان به چشم می‌خورد، زدن حلقه به انگشت به هنگام ازدواج است. ایرانیان چون حلقه زرین را طرح و نمادی از خورشید می‌دانستند با زدن حلقه به انگشت یکدیگر به هنگام ازدواج می‌خواستند پاکی، رحمت و گرمی خورشید را به زندگانی‌شان بیاورند. آیین مهر با قدرتی که در پرتو شکوفایی تمدن ایرانی گرفت، در برابر مذاهب دیگر جهان برجستگی یافت و روم را که دشمن ایران بود فرا گرفت.

گسترش آیین به جایی رسید که سنای روم با نگرانی، گسترش آیین در قلمرو روم را بررسی کرد. این جریان فکری یک سده پیش از نشست سنا، با اسیران رومی که از زندانهای ایران آزاد شده و به میهن خود بازگشته بودند، به روم آمده بود. این آیین که مهرورزی، درستی، فروتنی، پاکدامنی، راستگویی و نیز گرمی‌داشتن خورشید را در برداشت از ایران به روم رسیده بود و دامن می‌گسترده. در روز نشست سنا

من آنچه را که برده شده بود بار دیگر بازگردانیدم. در سایه الطاف اهورا مزدا من این کارها را کردم».<sup>۱۴</sup>

بدین سان شگنی در زرتشتی بودن داریوش باقی نمی ماند و می بینیم که او خود را مشمول الطاف اهورا مزدا و در سایه آن سزاوار فرمانروایی دانسته است. در نتیجه پیگیری چنین سیاست مذهبی بود که داریوش فرمانروایی خود را مشروعیت بخشید. البته مردمان داریوش را بر خوردار از الوهیت نمی دانستند ولی پذیرفته بودند که مهر خداوند یاور اوست. خشایارشا جانشین داریوش نیز در سنگ نبشته ای چنین می گوید:

«اهورا مزدا... ایزد ایزدان است و اوزمین و آسمان و آدمیان، و صلح را برای آدمیان بیافرید، و هم او خشایارشا را شاه کرد، و وی تنها شاهی از میان بسیار شاهان و تنها قانون گذاری از میان بسیار کسان است که این ویژگی را یافت. منم خشایارشا، شاه شاهان، شاه سرزمینهایی با زبانهای بسیار، شاه این زمین پهناور، پسر داریوش، هخامنشی...»

چنین گوید خشایارشا: آنگاه که من شاه شدم سرزمینهایی چند از آنها که بر شمردم سر به شورش برداشتند. اما اهورا مزدا یاری خود را به من ارزانی داشت و در سایه او آن سرزمینها را مطیع ساختم و به

○ داریوش در ۵۲۱ پیش از میلاد زمام ایران را به دست گرفت که خاکش از مدیترانه و صحرای آفریقا تا رود سند و کوههای بدخشان کشیده شده بود. این امپراتوری را که مصر را نیز در برداشت کوروش و پسرش کامبیز (کمبوجیه) برپا کرده بودند. کوروش اتحادیه ای از کشورها در قلمرو خود پدید آورده بود و تنها سرزمینهای پارس، پارت و ماد را ایران اصلی می دانست. ولی داریوش در سراسر این امپراتوری يك حکومت مرکزی نیرومند برپا کرد.

تین تیر (بابل) شدم با مسرت و شادمانی مردم در کاخ پادشاهان بر تخت سلطنت نشستم. مردوک، آقای بزرگ قلبهای نجیب اهالی را به طرف من متوجه کرد.»<sup>۱۴</sup>

از سوی دیگر، کوروش در کتابهای مذهبی یهودیان بسیار ستوده شده است. گفتنی است که یهودیان همواره بیگانه ستیز بوده اند و اگر اندیشه های مذهبی کوروش با افکار مذهبی یهودیان که از اقوام یکتا پرست آن دوران بودند نزدیکی نمی داشت، تا این اندازه کوروش را ارج نمی نهادند؛ و اینها دلایلی است محکم بر زرتشتی بودن کوروش. اما جادار اشاره ای نیز به «اوستا» کتاب مقدس زرتشتیان داشته باشیم. استاد مطهری در خدمات متقابل اسلام و ایران به نقل از ادوارد براون در معرفی اوستا نوشته است: «اوستا متضمن اصول عقاید شخص شهیری مانند زرتشت و محتوی احکام آیین دنیای قدیم است. این آیین زمانی نقش مهمی در تاریخ جهان بازی کرده و با اینکه عده پیروان آن امروزه در ایران ده هزار و در هندوستان بیش از نود هزار نیست در ادیان دیگری که بالذات دارای اهمیت بیشتری بوده تأثیرات عمیقی داشته است...»<sup>۱۵</sup>

داریوش چون از فرزندان کوروش نبود می کوشید به گونه ای نشستن خود بر اورنگ شاهنشاهی را مشروعیت بخشد. از این رو در بیشتر سنگ نبشته ها از «اهورا مزدا» که به معنی خداوند حکیم است یاری می گیرد و اهورا مزدا همان خدای یکتاست. او در یکی از سنگ نبشته ها آورده است:

«منم داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه پارس، شاه زمین، پسر هیشتاسب نواده ارشام هخامنشی. داریوش شاه چنین می گوید: به لطف اهورا مزدا من شاه شدم. اهورا مزدا پادشاهی را به من ارزانی داشته است.

داریوش شاه چنین می گوید: پادشاهی ای را که از کف دودمانمان ر بوده شده بود من باز پس گرفتم و شالوده های آنرا بار دیگر بی افکندم. من نیایشگاههایی را که گنوماتای مغ ویران کرده بود آنچنانکه بودند دوباره بنا کردم. چراگاهها و رمه ها و داراییها و منزلهایی را که گنوماتای مغ از مردمان ر بوده بود به آنان باز پس دادم. شالوده های ملت را در سرزمینهای پارس و ماد و دیگر ایالات بار دیگر بی افکندم.



ایران بسیار پیشرفته تر و پیچیده تر از یونان بوده است. ایران از دستگاه دیوانی منظم، ارتش سازمان یافته و نیرومند، سازمان اطلاعاتی تیزبین، سیستم خبررسانی سریع و دیگر ملزومات يك دولت پیشرفته امروزی برخوردار بوده است، در حالی که یونان از همه اینها بی بهره بوده و حتی ارتش آن به هنگام ضرورت تشکیل می شده است.

سوم آنکه از لحاظ دیپلماسی نیز ایران بسی پیشرفته تر از یونان بوده است. دیپلماسی یونان بسیار ابتدایی در حد کدخدامنشی باقی مانده بود ولی دیپلماسی ایران به مرحله امپریالیسم رسیده بود و به نوشته دکتر محمد علی اسلامی ندوشن: «دنیای ایرانیان از طریق يك دیپلماسی ماهرانه یونان غرقه شده در کینه ورزی پایان ناپذیر داخلی را بر سر انگشت می چرخاند».<sup>۱۸</sup>

درباره سیاست خارجی پیشرفته ایران توسیدید «شاهد این مدعای خود را مداخله امپریالیستی ایران در جنگ آتن و اسپارت دانسته و نوشته است که ایران برای گوشمالي دادن آتن و پایان دادن به برتری آن در مدیترانه، بجای اعزام کشتی جنگی و سرباز، برای اسپارتهای سکه طلا و آذوقه می فرستاد و به طرز غیر مستقیم باعث پیروزی آنها شد».<sup>۱۹</sup>

چهارمین برتری ایرانیان بر یونانیان این بود که

○ کوروش و پسرش ملتهای شکست خورده را تنها از داشتن ارتش مستقل که پیوسته مایه جنگ میان آنها بود محروم کردند و نظام کهن مالکیت را که بر پایه آن زمین با کشاورزان به فروش می رسید برهم زدند (از میان بردن نظام ارباب و رعیتی). اقدام دیگر کوروش پایان دادن به بیگاری کشیدن از مردمان در آن سرزمینها بود. او از این مناطق اسیر و غنیمت جنگی نمی گرفت.

وضع سابق خود باز گرداندم. از پیش، پاره ای از آن سرزمینها خدایان بدسگال را گرامی می داشتند. اما من در سایه اهورا مزدا پرستشگاههای خدایان بدسگال را ریشه کن کردم و فرمان دادم که دیگر آنها پرستیده نشوند».<sup>۱۷</sup>

بدین سان تجلی سیاست مذهبی را در دوران خشایارشا نیز می بینیم. البته این روند در ایران باستان ادامه داشته است، به گونه ای که حکومت ساسانی حکومتی یکسره مذهبی و در دست موبدان زرتشتی بوده است.

### برتری سیاسی و فرهنگی ایرانیان بر یونانیان

تا اینجا روشن شد که پیشینه سیاست در ایران بسی طولانی تر از یونان است. اما نکته درخور توجه این است که بنیان تمدن و سیاست در ایران بر تریهائی نسبت به یونان داشته است. نخست اینکه، از لحاظ گستردگی سرزمین، ایران همانند یونان نبوده است. یونان در «شهر-دولت»هایی کوچک و پراکنده خلاصه می شد که يك نفر اگر صبح پیاده از اینسوی کشور راه می افتاد تا شب به سمت دیگر آن می رسید و روشن است که فرمانروایی بر چنین محیط کوچکی چندان دشوار نیست. در حالی که امپراتوری ایران در برگیرنده سرزمینهای پهناور از سودان و مصر و دریای مدیترانه تا رود سند در هند بود و دریاهای مدیترانه و سیاه، خلیج فارس، دریای عمان و دریای سرخ از سواحل نظامی و استراتژیک ایران بودند و نیروی دریایی ایران باید همواره در آنها حضور می داشت.

اداره کردن چنین کشوری با این پهناوری حتی امروز نیز بسیار دشوار است، چه رسد به دو هزار و پانصد سال پیش، آنهم بی وسایل ارتباطی امروز. در چنین کشوری، گذشته از دشواریهای اداره کردن سرزمینهای پهناور، وجود اقوام بسیار بازبانها، نژادها و فرهنگهای گوناگون و لزوم نگهداشتن آنها در کنار یکدیگر مشکلی بزرگ بوده است؛ در حالی که دولت یونان با چنین مشکلی روبه رو نبوده و مردمانی يك دست و يك زبان در منطقه ای کوچک زندگی می کرده اند.

دوم آنکه سازمان حکومتی و تشکیلات سیاسی

○ داریوش نخستین کسی بود که دستگاہ قضایی را از قوهٔ مجریه جدا کرد. استاندارها و دیگر کارگزاران حق دخالت در تصمیمات قضایان را نداشتند و این خود دلیل دیگری بر وجود سیاست (رعایت اصل تفکیک قوا) در ایران پیش از یونان است. داریوش برای جلوگیری از قدرت گرفتن و ستمکاری فئودالها، دولت را مالک اصلی آب و زمین اعلام کرد؛ همچنین راههای فراوان ساخت تا تمدن در سراسر ایران یکسان شود.

ایرانیان برای ساخت امپراتوری خود الگوی پیشینی نداشتند اما اسکندر که در اصل مقدونی بود نه یونانی، در کشورداری از شیوهٔ ایرانیان تقلید می کرد:

«اسکندر نخستین سرزمینهایی را که تسخیر کرد از روی سرمشق ساتراپ نشین های ایران سازمان داد. در مصر، آموخته بود که چگونه پسر یکی از خدایان گردد و از آن طریق خود نیز پادشاهی خدای گونه. وی، هر چه بیشتر، زیر نفوذ اعتقادات مشرق زمین قرار می گرفت، جلال و جبروت و تشریفات پرطمطراق ایرانیان را اختیار می کرد و سرانجام به فکر آن افتاد که ملتهای ایران و یونان و تمدنهایشان را با هم یکی سازد... آری، مشرق زمین بر کسی که مغرورانه مغلوبش ساخته بود، غلبه کرده بود.»<sup>۲۰</sup>

دلیل پنجم بر تری ایران بر یونان این بود که در سیاست ایران باستان، مذهب جای ویژه خود را داشت و پیامدهای مثبت این وضع چه از دید سیاسی و چه فرهنگی و چه از لحاظ اخلاقی بسیار چشمگیر بود، ولی در یونان چنین نبود.

اگر همه سنگتراشهای تخت جمشید کاویده شود، با پیکره زنی روبه رو نمی شوید ولی در بناهای یونان پیکره های بسیاری از زنان عریان به جا مانده است. در ایران باستان همه فرمانها با نام اهورا مزدا آغاز و در آنها برخواست او تأکید شده است. پالیارو ایرانشناس ایتالیایی می نویسد:

«ایمان به اهورا مزدا، ایزد بزرگ، و اقرار مستمر به اینکه اقتدار شاهنشاه از پروردگار ناشی شده است، که بر آن افزوده می شود، اعلام و جوب اخلاقی که جزء لاینجزای آن اقتدار بود و از شرایط آن شناخته می گشت، همگی موجب شدند تا طراوت و نیرویی که در نقش سیاسی شاهان نخستین مشهود بود و همچنین موفقیتهایی که از آن منتج می گشت، به انگیزه ای دینی و، به سخن دقیقتر، به اعتقاد مردمان به دین زرتشت منتسب گردد. در حقیقت نحوه برخورد آنان با دیگر ادیان را که بر خوردی مشحون از اصل تساهل و احترام بود، نمی بایست بر سمت اعتقادی ای که به منظور یک نوع حسابگری سیاسی بهره ورانه باشد حمل نمود، بلکه می بایست آنرا از درک درستی از اعتبار اصول اخلاقی

ناشی از ارزشهای دینی منبعث دانست».<sup>۲۱</sup>

ششمین بر تری ایرانیان بر یونانیان را می توان بر تری اخلاقی دانست. داریوش بزرگ گفته است: «ای انسان، آنچه اهورا مزدا امر کرده تو می گویم، از راه راست مگرد، اندیشه بد مکن و از گناه پرهیز».<sup>۲۲</sup> پیامد چنین تبلیغاتی، پاک ماندن جامعه ایران از آلودگیهایی بود که در یونان رواج داشت. از جمله این آلودگیها عمل شنیع هم جنس بازی بود که جامعه آتروز یونان سخت در گرداب آن افتاده بود (اسکندر را نیز آلوده به آن دانسته اند)؛ ولی در همان دوران این کار در ایران از بدترین و ناپسندترین کارها شمرده می شد. حتی کسانی که با پارسیان دوست نبوده اند بلکه دشمن بوده اند، نتوانسته اند فضایل اخلاقی ایرانیان را پنهان دارند. هرودوت و گزنفون، معترفند که: «فضائلی که وجود ایرانیان بدان زینت یافته در یونانیان نیست».<sup>۲۳</sup>

پرفسور گرندی نیز می نویسد: «صفتی که از نقطه نظر راستی و پاکی و محاسن اخلاق در ایرانیان باستان دیده ایم در هیچ یک از ملتهای معاصر آنان نمی توان یافت».<sup>۲۴</sup>

هفتم اینکه، در تاریخ ایران هیچ گاه نظام برده داری وجود نداشته، اما ارسطو که اندیشمند سیاسی بزرگی است، بخش بزرگی از جامعه یونان را که برده ها بوده اند

آنان را می‌بینیم. حال آنکه چند سده پیش از آن، نخستین منشور حقوق بشر جهان را ایرانیان به بشریت تقدیم کرده بودند.

هشتمین و واپسین دلیل برتری تمدن ایران بر یونان، پایایی و استواری تمدن و امپراتوری ایران (برخلاف یونان) است:

«هنوز نفس واپسین اسکندر از دهان خارج نشده بود که کشورش به چند پاره تقسیم گشت. اما روزی که کوروش چشم از جهان بر بست، هنوز کشور او مستعد توسعه و تقویت بوده فتوحات او به مصر نیز نرسیده بود که پسرش دره نیل را گشود و یک امپراتوری بزرگ جهانی پدید آمد که دنیای قدیم نظیر آنرا نشان نمی‌دهد. قسمت اعظم قاره آسیا و اروپا و مصر زیر فرمان امپراتوری بود که پسر کوروش به تنهایی بر اورنگ آن تکیه زده بود. فتوحات اسکندر همه جنبه مادی داشت، اما کوروش روح کشورها را می‌گشود. امپراتوری اسکندر سربرداشت اما پایداری نتوانست، در صورتی که امپراتوری کوروش سالها پابرجا و استوار ماند.»<sup>۲۶</sup>

پابرجایی امپراتوری کوروش پس از مرگ وی دلیل روشنی بر وجود حکومتی بر پایه‌های سیاسی است؛ یعنی حکومتی که بر یک ایدئولوژی مشخص استوار بوده که در آن پس از مرگ یک فرمانده، فرمانده دیگری روی کار می‌آید و بنیاد حکومت تغییر نمی‌کند.

از جمله مواردی که تاریخ تحریف و به سود اروپاییان ثبت شده، اشغال کامل ایران به دست اسکندر است. در این زمینه نظریه‌ای وجود دارد که اسکندر هیچ‌گاه نتوانسته تخت جمشید را بگیرد و به آتش بکشد و ساختمان امروزی تخت جمشید هم نشانی از آتش سوزی ندارد، بلکه یونانیان چون نتوانسته‌اند انتقام به آتش کشیده شدن آتن از سوی خشایارشا را بگیرند خواسته‌اند روی کاغذ و با تحریف تاریخ این کار را انجام دهند. در واقع ارتش اسکندر در کوه‌های زاگرس (در منطقه کهگیلویه و بویراحمد) متوقف شده و داریوش سوم به دست یکی از سرداران خود که ابوریحان بیرونی وی را «بنو ابن آذربخت» خوانده، کشته شده است؛ ولی سپاهیان ایران مانع پیشروی اسکندر به درون ایران شده‌اند و اسکندر ناچار به خوزستان حمله کرده و

○ یکی از آیینهای ایران باستان آیین مهر یا میتراییسم بر پایه ستایش خورشید بوده است. این جریان فکری از ایران ریشه گرفته و به سراسر جهان راه یافته است. از یادگارهای آیین مهر که امروز در سراسر جهان به چشم می‌خورد، زدن حلقه به انگشت به هنگام ازدواج است. ایرانیان چون حلقه زرین را طرح و نمادی از خورشید می‌دانستند با زدن حلقه به انگشت یکدیگر به هنگام ازدواج می‌خواستند پاکی، رحمت و گرمی خورشید را به زندگانی‌شان بیاورند. آیین مهر با قدرتی که در پرتو شکوفایی تمدن ایرانی گرفت، در برابر مذاهب دیگر جهان بر جستگی یافت و روم را که دشمن ایران بود فرا گرفت.

یکسره به حساب نمی‌آورد. در کتاب بحران دموکراسی در ایران این نکته به خوبی روشن شده است:

«دموکراسی آتن شامل زنان و بردگان نمی‌شد. به قول یونان‌شناس مشهوری، شهر یونانی در شکل کلاسیکش داغ طرد دو جانبه‌ای را بر پیشانی داشت، طرد زنان که آن را به باشگاه مردانه‌ای تبدیل نموده بود و طرد بردگان، که آن را باشگاه شهروندان ساخته بود. چون نخبگان بیشتر از طریق استخراج معدن و بازرگانی ثروت می‌اندوختند و هر دوی این فعالیتها عمدتاً به کار بردگان وابسته بود عده آنان به قدری افزایش یافته بود که جامعه آتن را به جامعه برده‌داری تبدیل کرده بود.»<sup>۲۵</sup>

سالها پس از پا گرفتن امپراتوری روم، کشتار بی‌رحمانه برده‌هایی با عنوان «گلادیاتورها» را در روم می‌بینیم که برای سرگرمی باصطلاح نجبا و انسان باید با یکدیگر بجنگند تا آنکه پیروز می‌شود چند روزی بیشتر زندگی کند؛ و سرانجام خیزش خونین این گلادیاتورها به رهبری اسپار تاکوس و قتل عام بی‌رحمانه

۱۵. مظهری، مرتضی، خدمات متقابل اسلام و ایران، چاپ بیست و یکم، انتشارات صدرا، تابستان ۱۳۷۴، ص ۱۲۹
۱۶. اسلامی ندوشن، پیشین، ص ۵۱
۱۷. همان، ص ۵۴
۱۸. فصلنامه هستی، بهار ۷۲، ص ۸۰
۱۹. «برگی از تاریخ، آغاز درست تاریخ نویسی»، همشهری، دوشنبه ۳۰ مرداد ۱۳۷۴، ص ۱۶
۲۰. اسلامی ندوشن، پیشین، ص ۵۵
۲۱. همان.
۲۲. آزاد، پیشین، ص ۲۶۳
۲۳. همان، ص ۲۶۲
۲۴. همان.
۲۵. ایرانی، ناصر، بحران دموکراسی در ایران، چاپ اول، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ص ۲۹۶
۲۶. آزاد، پیشین، ص ۲۴۳

### منابع:

۱. آزاد، ابوالکلام، کوروش کبیر، ترجمه محمد ابراهیم باستانی پاریزی، چاپ ششم، انتشارات کوروش، ۱۳۷۱
۲. اسلامی ندوشن، محمد علی، فصلنامه هستی، شماره ۲، سال اول، ایرانسرای فردوسی، ۱۳۷۲
۳. مجتهدزاده، پیروز، «خلیج فارس تا دریای خزر»، اطلاعات، سه شنبه ۴ دی، ۱۳۷۵
۴. ایرانی، ناصر، بحران دموکراسی در ایران، چاپ اول، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۱
۵. فاستر مایکل ب، خداوندان اندیشه سیاسی، جلد اول، ترجمه جواد شیخ الاسلامی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳
۶. حامی، احمد، سفر جنگی اسکندر مقدونی به ایران و هندوستان بزرگترین دروغ تاریخ، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۳
۷. عالم، عبدالرحمن، بنیادهای علم سیاست، چاپ اول، تهران: نشر نی، ۱۳۷۳
۸. گزنفون، سیرت کوروش کبیر، ترجمه ع وحید مازندرانی، چاپ سوم، دنیای کتاب، ۱۳۷۱
۹. محمودی، منوچهر، تاج و تاجگذاری شاهنشاه ایران، تهران، ۱۳۵۲
۱۰. مظهری، مرتضی، خدمات متقابل اسلام و ایران، چاپ بیست و یکم، انتشارات صدرا، تابستان ۱۳۷۴
۱۱. موسوی، علی، «کوروش - داریوش دوامپراتوری، دو جهان‌نگری» ویژه‌نامه نخستین گردهم‌آیی باستانشناسی ایران، شماره ۱۲، انتشارات علمی و فرهنگی، تابستان و پاییز ۱۳۷۳
۱۲. «برگی از تاریخ» تاریخ ۶ هزار ساله»، همشهری ۱۵ مهر ۱۳۷۴

هندیجان را گرفته است ولی تاریخ‌نویسان یونانی یورش وی را شاخ و برگ داده و هندیجان را هندوستان خوانده‌اند تا ثابت کنند که اسکندر توانسته است تخت جمشید را به انتقام آتن به آتش بکشد. (نگاه کنید به «سفر جنگی اسکندر مقدونی به ایران و هندوستان، بزرگترین دروغ تاریخ» اثر آقای احمد حامی)

باشد که بتوانیم غبار غریب‌دگی و شرق‌زدگی و... را از چهره خسته این سرزمین پیر بزدایم؛ که بی‌گمان این کار (مبارزه با تهاجم فرهنگی) تنها و تنها با تلاش فرهنگی و پژوهشی و روشنگری شدنی است، نه با برخوردهایی دیگر.

### یادداشت‌ها:

۱. فاستر، مایکل ب، خداوندان اندیشه سیاسی، جلد اول، ترجمه جواد شیخ الاسلامی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳، ص ۲۷
۲. همان، ص ۲۲۵
۳. گزنفون، سیرت کوروش کبیر، ترجمه ع. وحید مازندرانی، چاپ سوم، دنیای کتاب، ۱۳۷۱، ص ۷
۴. آزاد، ابوالکلام، کوروش کبیر (ذوالقرنین)، ترجمه باستانی پاریزی، چاپ ششم، تهران: انتشارات کوروش، ۱۳۷۱، ص ۱۹
۵. موسوی، علی، «کوروش - داریوش دو جهان‌نگری و دوامپراتوری»، ویژه‌نامه نخستین گردهم‌آیی باستانشناسی ایران، شماره ۲، چاپ دوم، (شرکت انتشارات علمی و فرهنگی)، تابستان و پاییز ۱۳۷۳، ص ۱۹۳
۶. اسلامی ندوشن، محمد علی، «ایرانیان»، فصلنامه هستی، شماره ۲، سال اول، ایرانسرای فردوسی، ۱۳۷۲، ص ۵۳
۷. آزاد، پیشین، ص ۲۵۱
۸. حامی، احمد، سفر جنگی اسکندر مقدونی به ایران و هندوستان بزرگترین دروغ تاریخ، چاپ دوم، تهران: ۱۳۶۳، ص ۴۵
۹. «برگی از تاریخ (سرکوبی مصریان شورشی)»، همشهری، ۸ آذر ۱۳۷۴، ص ۱۶
۱۰. «برگی از تاریخ، تاریخ ۶ هزار ساله»، همشهری، ۱۵ مهر ۱۳۷۴، ص ۱۶
۱۱. آزاد، پیشین، ص ۱۳۹
۱۲. «برگی از تاریخ» (تولد یک جریان فکری)، همشهری، ۶ آذر ۱۳۷۴، ص ۱۶
۱۳. مجتهدزاده، پیروز، «از خلیج فارس تا دریای خزر»، اطلاعات، سه شنبه ۴ دی ۱۳۷۵، ص ۱۲
۱۴. محمدی، منوچهر، تاج و تاجگذاری شاهنشاه ایران، تهران: ۱۳۵۲، ص ۷